

اقبال و کربلا

* فریدون اکبری (ساری - ۱۳۴۲)، کارشناس گروه زبان و ادبیات فارسی دفتر تألیف است. آثار زیر از اوست: تصحیح دیوان فدایی مازندرانی، درآمدی بر ادبیات داستانی انقلاب، راهنمای معلم زبان فارسی سال اول دبیرستان و...

استواری اراده و یقین قلبی پیوندی ناگسستنی دارد.

عقل وجود تو را بازسازی می‌کند و تو را به بلندی و مقام دنیایی می‌رساند تا سرانجام تو را از اوج به زیر افکند و ویرانت سازد. لیکن عشق، کالبد مادی تو را ویران می‌کند تا از خاکستر این ویرانه، دنیای دیگری را آبادان سازد. به بیان دیگر عقل نردبان این جهان و عشق، پلکان آسمان است.

آن، کند تعمیر تا ویران کند
این، کند ویران که آبادان کند

اقبال، عقل را بی‌بها، ارزان و سبک چون باد می‌شمارد اما عشق را کیمیای گران‌بها و درنایاب می‌داند و می‌گوید: بنیان عقل از چند و چون و استدلال استوار است، ولیکن عشق استدلال‌های خردمدار و عقل بنیاد را بر نمی‌تابد و از چون و چند آن تهی است.

اقبال، پس از مقایسه‌ی عقل و عشق، به فرمانی که این دو به ما می‌دهند، می‌پردازد و می‌گوید: عقل تو را به ترقی و پیشرفت دعوت می‌کند و عشق تو را به آزمودن و امتحان کردن خود فرامی‌خواند و سرانجام این که عقل تو را به شادی و خرمی و آبادانی جسم فرمان می‌دهد و عشق، تو را به بندگی حق و درک آزادی و آزادگی می‌رساند. آرامش و شکوه جان عشق، به آزادگی است و رهبر و پیشرو جان، حریت است.

اقبال پس از آن که در یازده بیت نخست

عقل و عشق در این مقاله مقایسه شده است بر بنیاد مثنوی ۳۹ بیت اقبال در مضمون «عقل و عشق» به زبان فارسی مکتوبی علامه محمد اقبال لاهوری می‌پردازد و دیدگاه وی را نسبت به واقعه‌ی حیدرآباد ظاهراً چنین نماد:

دو عالم را به دوست و گذارد، دیگران را از
جمله‌ی غلامان و اغیار می‌انگارد.

سپس شاعر به یگانگی عشق و ایمان می‌پردازد و می‌گوید: «مؤمن از عشق است و عشق از مؤمن است». هم از این رو است که عشق از عقل برتر و فراتر است. چون عشقی که برآمده از ایمان قلبی و شهود باطنی باشد، پیداست که هر ناممکن عقلانی را ممکن می‌کند. ایمان از روی شوق و رغبت درون و صفای آیینی جان پدیدار می‌گردد، آن چنان که عشق نیز نتیجه‌ی محبت مفرط است.^۲

شاعر پس از طرح عقل و عشق در ابیات بعدی (۱۲ بیت) به مقایسه و مقابله‌ی آن دو می‌پردازد و می‌گوید:

عقل خون‌ریز است اما عشق خون‌ریز تر
و پاک تر و چالاک تر و بی‌باک تر از آن است.
عقل در چنبره‌ی اسباب و علل است و عشق
در میدان عمل هنرنمایی می‌کند. عشق
زورآور و قوی گردن است و از این راه صید
خود را به چنگ می‌آورد اما عقل در پی
مکروفسون و دام تنیدن است. دارایی عقل،
شک و گمان است و بیمناکی، اما عشق با

عقل، عشق، ظلمت
و نور، حسین (ع) و بزم
حماسه‌ی عرفانی

اقبال لاهوری (در گذشته به سال ۱۹۳۸ میلادی) در مثنوی «اسرار و رموز»، در بخشی با عنوان «معنی حریت اسلامی و سر» حادثه‌ی کربلا» در ۳۹ بیت، از منظر خویش به واقعه‌ی کربلا می‌پردازد به این شرح:

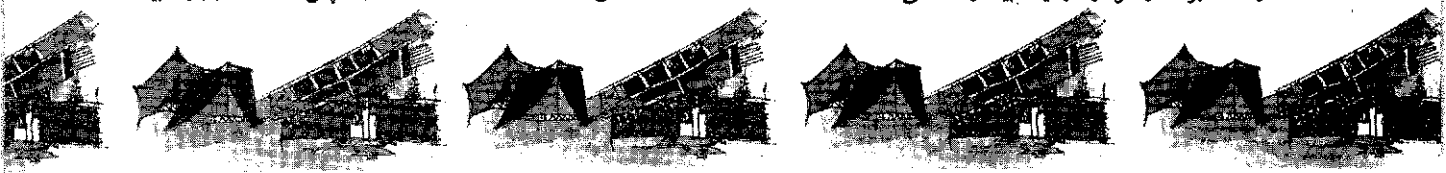
اقبال در بیت نخست به عهد و پیمان پاکبازان بی‌اعتنا به دنیا و مافیها با معبود، اشاره می‌کند و می‌گوید:

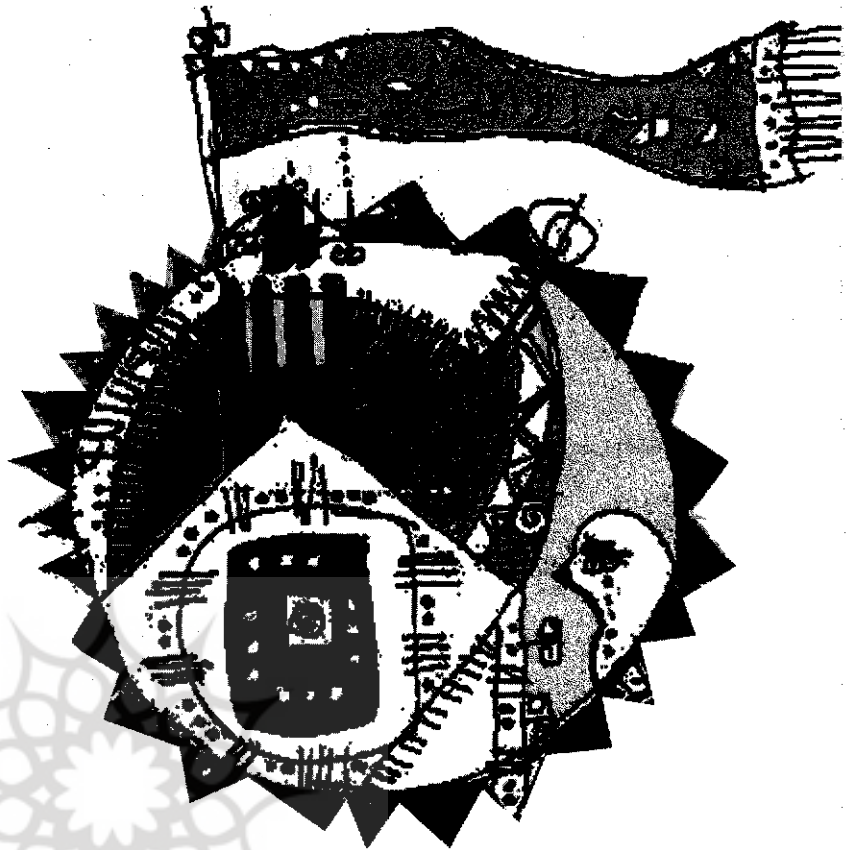
هر که پیمان با هوالموجود بست
گردنش از بند هر معبود رست

آن چنان که پیداست شاعر در پیشانی این بخش از مثنوی خویش، دو نکته‌ی بنیادین فلسفه‌ی رفتاری عاشقان و پاک‌دلان و سراندازان در پای دوست را گنجانده است: نخست، عهد و پیمان بستن با معشوق (الله). دوم، رستن از بند تعلقات و ماسوی الله. آری، هر که با معشوق حقیقی خویش به وحدت برسد و خود را در میان نبیند و سلطانی

بفرد
آموزش زبان
و ادب فارسی

♦ دوره‌ی بیستم
♦ شماره‌ی ۲
♦ زمستان ۱۳۸۵





موسی و فرعون و شبیر و یزید
این دو قوت از حیات آمد پدید
زنده حق از قوت شبیری است
باطل آخر داغ حسرت میری است.
نکته‌ی تأمل برانگیز در این جا، تأکید بر
«قوت شبیری» است که اقبال آن را سبب تداوم
حیات حق می‌داند و این همان چیزی است
که زیربنای فکر و جهان‌نگری اقبال و
ژرف‌ساخت رفتار اجتماعی و اندیشه‌های
سیاسی او را سامان می‌بخشد، چرا که اقبال
پیوسته، خود و دیگران را به تپندگی و
توفندگی و زیستن با پویایی و تحرک سفارش
می‌کند و بر آن است که اگر روزگار با تو
نسازد، تو خود را رام آن مگردان، با آن ستیز
کن و در برابر بیدادگری بخروش.

به گمان من، جان‌مایه‌ی منظومه‌ی
فکری اقبال لاهوری، تسلیم‌ناپذیری در برابر
ظلم و ستم و در یک کلام، «حسین‌وار
زیستن» است. اقبال در تار و پود
سروده‌هایش، این اندیشه را گرانگاه و محور
فلسفه‌ی فکری و نگرش سیاسی-اجتماعی
خود دانسته است؛ از جمله‌ی:

- با جهان نامساعد ساختن
هست در میدان سپر انداختن
(اسرار خودی)

- در جهان نتوان اگر مردانه زیست
هم چو مردان جان سپردن زندگی است
(پیام مشرق)

*
- به دریا غلت و با موجش درآویز
حیات جاودان اندر ستیز است

(پیام مشرق)

*

می‌یابد. قابیل و هابیل، فرعون و موسی،
یزید و حسین بن علی (ع) و... و این حدیث
همیشه‌ی هستی است.

بنابراین، رویارویی یزیدیان با امام
حسین (ع) و یارانش، خود نمادی از برخورد
عقل هوسناک و ناشسته‌روی با عشق بی‌باک
و پاک است. طلایه‌دار سپاه عشق امام
حسین (ع)، حریت است که با عزمی استوار
و یقینی قلبی، بی‌چون و چند، گام در راه
ویرانی کالبد خاکی و آبادانی جان و بندگی حق
و رهایی جاودان نهاده است؛ بدان‌سان
که:

سرخ‌رو، عشق غیور از خون او.
در آن سوی، سپاه یزید را عقل سفاک و
هوس‌آلود و پرفریب و فسون، راهبری می‌کند
و آنان را به شادی و شادخواری می‌کشاند تا
در چاه پستی و خواری نگویند سازد و به داغ
حسرت پایدار بمیزاند:

به مقایسه و جایگاه عشق و عقل می‌پردازد،
و در بیت دوازدهم این مثنوی، با پیش کشیدن
پرسشی از ستیز عشق با عقل هوس‌پرور، به
واقعه‌ی خرد آشوب خیزش امام حسین (ع)
رومی آورد:

آن شنیدستی که هنگام نبرد
عشق با عقل هوس‌پرور چه کرد؟
شاعر با این پرسش، که در حقیقت
تلنگری به ذهن خواننده است، او را به درنگ
و اندیشه‌وامی دارد.

این ستیز خود جلوه‌ای از پیکار پیوسته‌ی
دو بن‌مایه‌ی هستی و نمودگار کهن الگوی
(Archetype) اساطیری بر خورد ناسازها در
عالم است. رویارویی سپاه جهل و تیرگی و
ظلمت و نامردی و نامردمی با معرفت و
روشنایی و نور مردی و جوان مردی، نبرد
باطل با حق، و این تکرار همان نمونه‌ی ازلی
است که در هر روزگاری، نمودگاری ویژه





- حدیث بی خبران است، «با زمانه بساز»
 زمانه با تو نسازد، تو با زمانه ستیز^۲
 (بال جبریل)

*
 هم چنین است در سروده‌ی زیر، که در آن مرام آزادمثنی و حق جویی و روحیه‌ی شهادت و آرزوی داشتن «مسلك حسینی»، آشکار است:

تیر و ستان و خنجر و شمشیرم آرزوست
 با من میا که «مسلك شَیرم» آرزوست
 گفتند لب ببند و ز اسرار ما مگو
 گفتم که خیر، نعره‌ی تکبیرم آرزوست
 (پیام مشرق)

 سپس اقبال در ادامه‌ی مثنوی عاشورایی خود، به فلسفه‌ی سیاسی-اجتماعی و باورشناختی قیام امام حسین (ع) می‌پردازد و می‌گوید: چون خلافت جامعه‌ی مسلمین، گرفتار کج روی و انحراف شد و خلیفه‌ی وقت دچار کزاندیشی‌های عقل هوس پرورد گشت و پیوند خود را از قرآن و آموزه‌های آن گسست و فساد و تباهی و خروج از صراط مستقیم، زهر در کام آزادگان و دین باوران راستین ریخت، بیدادگری و نیرنگ‌بازی اهل باطل عرصه را بر مردان خدا تنگ کرد. در چنین فضایی حسین بن علی (ع) قیام کرد:

خاست آن سر جلوه‌ی خیر الأمم
 چون سحاب قبله باران در قدم
 بر زمین کربلا بارید و رفت
 لاله در ویرانه‌ها کارید و رفت
 تا قیامت قطع استبداد کرد
 موج خون او جمن ایجاد کرد
 بهر حق در خاک و خون غلتیده است
 پس بنای لاله گردیده است

بنابراین، اقبال نهضت عاشورا و حرکت امام حسین (ع) را انقلابی علیه خودکامگی حکومت و انحراف و اعمال خلاف تعالیم قرآنی خلافت می‌داند. از این رو است که جامعه‌ی آن عصر را به سبب ظلم و ستم فراوان و فساد و تباهی حاکمان و کارگزاران

بیرون از اندازه و تعداد یاران وی اندک شمار بود:

«هر که در اقلیم لا آباد شد
 فارغ از بند زن و اولاد شد»

(کلیات اقبال، ص ۵۸)

آن چه را حسین (ع) با خون خویش برای ما تفسیر کرد، چیز دیگری است. رمزی است در پرده‌ی عشاق که در آستان جانان (بارگاه انس الهی) به زخمه و مضراب عشق، بر تاز و بود جان سوخته دلان به نوا درمی آید.

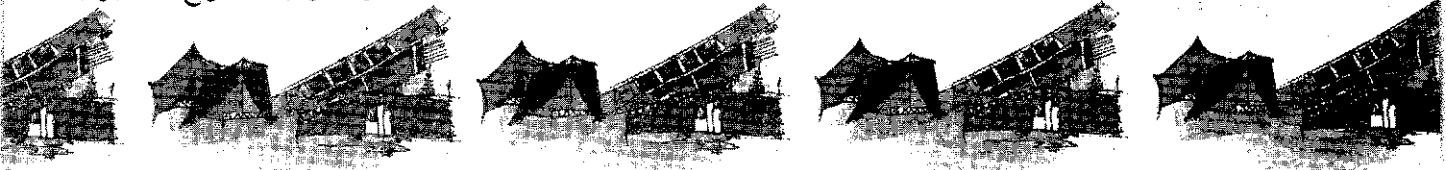
قیام حسین (ع) و قربانی شدن در راه عقیده و جهاد دینی، در حقیقت، تفسیر و شرحی بود بر حرکت رازآمیز و نمادین حضرت ابراهیم (ع) که اسماعیل را به فرمان حق به قربانگاه برد تا آن ذبح عظیم صورت گیرد. در واقعه‌ی کربلا، امام حسین (ع) خود مصداق کامل ذبح عظیم و ذبح اعظم است.^۲
 الله الله بای بسم الله پدر
 معنی ذبح عظیم آمد پسر

اقبال در ادامه می‌گوید: عزم حسین (ع) چون کوه استوار و پایدار بود و مقصد او تنها حفظ دین و آیین بود. حسین (ع) فقط برای

و آلودگی آنان به جاه و مقام دنیایی، به ویرانه مانند کرده است و می‌گوید قیام «سر جلوه‌ی خیر الأمم» (حسین بن علی علیه السلام) در آن کویر وحشت و گذرگه پرستم، هم چون ابر باران آوری بود که بر زمین تشنه‌ی کربلا بارید و آن ویرانه‌ها را به لاله زار بدل کرد و با خون جوشان خود گلستان معرفت و اسطوره‌ی استواری و شمشاد قامتی را برای همیشه‌ی تاریخ انسانیت به یادگار گذاشت و بنیاد بندگی و بردگی را برانداخت. برای اعتلا و ظهور حق و حقیقت، در خاک و خون تپید و هستی مادی خویش را فدای آفریدگار پاک کرد و با این کار، بنای توحید را بنیانی مرصوص و بی‌گزند بخشید. آن‌گاه اقبال به شبهه‌ی کسانی که به ژرفای مقصود و مقصد قیام تاریخ ساز و فرهنگ پرور امام حسین (ع) پی نبرده‌اند و هدف حرکت آن امام را رسیدن به قدرت و حکومت می‌دانند، پاسخ می‌دهد و می‌افزاید:

اگر مدعای حسین (ع) سلطنت می‌بود، این گونه به همراه زن و فرزند سفر نمی‌کرد. در حالی که شمار دشمنان مانند ریگ بیابان،

آموزش زبان و ادب فارسی
 دوره‌ی بیستم
 شماره‌ی ۲
 زمستان ۱۳۸۵



عزت دین شمشیر از نیام بر آورد. او مسلمان بود و مسلمان، «ماسوی الله» را بنده نیست و در برابر فرعون عصر، سر تسلیم فرود نمی آورد. او قیام کرد و اربابان باطل را به نابودی کشاند و با نثار خون خویش تصویر شکوهمند و جاودانه‌ی توحید الهی را بر صحرائی تاریخ، پدیدار ساخت و با این کار، سر خط نجات و حریت بشریت را رقم زد. در بیت‌های پایانی، اقبال به تفسیر و تأثیر خون حسین (ع) می پردازد:

خون حسین (ع)، تفسیرگر این اسرار بود
و به امت خفته‌ی مسلمانان آگاهی بخشید.
ما رمز قرآن را از او آموختیم و از آتش پر فروغ
عشق و قیام او در طریق حق شعله‌ها
اندوختیم. به همین سبب ایمان هم چنان، از
آن تکبیر قیام حسین بن علی (ع) سرزنده و
تازه روی است و تار و پود وجود ما از شوق
زخمه‌ی عشق او در غوغاست.

«تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوز»
سرانجام، اقبال، که پس از تفسیر و تحلیل قیام امام حسین (ع)، نمی تواند شور و اشتیاق عاشقانه‌ی خویش را نسبت به عظمت و شکوه وجود حسین بن علی (ع) پنهان کند، چونان محبی مشتاق از سر شوق و ارادت، دست به دامن پیک عشاق می زند و از نسیم باد صبا می خواهد که:

ای صبا، ای پیک دور افتادگان
اشک ما بر خاک پاک او رسان
نتیجه و فرجام سخن این که اقبال واقعه‌ی کربلا و قیام ابا عبد الله الحسین (ع) را یک حماسه‌ی عرفانی می داند که در آن حسین (ع)، هم چون عارفی عاشق در طی طریق و سلوک عرفانی خویش به مرتبه‌ی «فناء فی الله» و «بقاء بالله» می رسد و جاودانه می گردد؛ به گونه‌ای که می بینیم در این وادی عشق بر عقل چیره می شود و گرد وجود خاکی

و زنگار جسم مادّی را به باد می دهد تا روح افلاکی را از زندان این جهان بر هاند.

بی شک این تحلیل عرفانی - حماسی اقبال از واقعه‌ی کربلا که در حقیقت پیکار میان عشق و عقل و مظاهر آن دو است، نگرشی تازه و کم نظیر است. متأسفانه در سراسر تاریخ ادبیات فارسی، نگاه غالب به این واقعه، صرفاً سوگوارانه و رثایی بوده است. عموماً آن را تراژدی و حادثه‌ای خونبار خوانده اند و از چهره‌ی حماسی و رویکرد عرفانی و عبرت‌ها و درس‌های آن غفلت کرده و تمام اضلاع آن را ندیده اند و تنها به سوگ سرایی و مرثیه پردازی روی آورده اند. رویکرد رثایی از روزگار صفویه رو به رشد نهاد و در دوره‌ی قاجار به اوج خویش رسید که دلایل آن را باید در مسائل سیاسی - اجتماعی پی جویی کرد.

پانویشت.

منابع.....

۱. کلیات اقبال (فارسی)، صص ۱۲۰ تا ۱۲۲ و کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، به کوشش احمد سروش، انتشارات سنایی، ص ۱۳۴۳، صص ۷۴ و ۷۵، تمام ارجاعات در این نوشته، از کلیات اقبال چاپ پاکستان است.
۲. عزیزالدین نسفی در کتاب «الانسان الکامل» می گوید: «ای درویش، هر که خواهان صحبت کسی شد آن خواست او را «میل» می گویند و چون میل زیادت شد و مفرط گشت، آن میل مفرط را «ارادت» می گویند و چون ارادت زیادت شد و مفرط گشت، آن ارادت مفرط را «محبت» می گویند، و چون محبت زیادت شد و مفرط گشت، آن محبت مفرط را «عشق» می گویند. پس عشق، صحبت مفرط آمد و محبت، ارادت مفرط آمد و هم چنین... (الانسان الکامل، چاپ سوم، ص ۱۳۷۱، ۱۱۴)
۳. دکتر علی شریعتی در کتاب «ما و اقبال» (ص ۳۶) می نویسد: «تصوف می گوید: زمانه با تو ن سازد، تو با زمانه بساز. اما اقبال صوفی می گوید: زمانه با تو ن سازد تو با زمانه ستییز. زمانه یعنی سرنوشت و سرگذشت انسان، زندگی انسان. خود انسان یک «موج» است، یک «ساحل افتاده» نیست و وجودش، بودنش در حرکت کنسردن است... انسان در عرفان اقبال... که عرفان قرآنی است، زمان را باید عوض کند...»
۴. اشاره است به آیه‌ی ۱۰۷ سوره‌ی صافات: «و قدیناه بذبح عظیم» (به جای او، قربانی بزرگی را پذیرفتیم). بعضی از مفسران شیعه: از جمله ملا محسن فیض کاشانی در تفسیر «صافی»، سید هاشم بحرانی در تفسیر «برهان»، حویزی در تفسیر «نورالشفیقین» و مرحوم مجلسی در «بحارالانوار» طبق حدیثی که در «عیون اخبار الرضا» (جلد ۱، ص ۲۰۹) از امام رضا (ع) روایت شده است، نقل کرده اند که در این جا مراد از «ذبح عظیم»، حضرت امام حسین (ع) است که از ذریه‌ی ابراهیم (ع) است و او قربانی عظیمی بود که جانشین ذبح اسماعیل قرار گرفت.
۵. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹
۶. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹
۷. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹
۸. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹
۹. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹
۱۰. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹
۱۱. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹
۱۲. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹
۱۳. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹
۱۴. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹
۱۵. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹
۱۶. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹
۱۷. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹
۱۸. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹
۱۹. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹
۲۰. رشید یاسمی، دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ج اول، سال ۱۳۳۹

